آئین اسلام

سال چهارم
شماره ۲۵
« مسلسل ۱۸۰
جمعه ۸ آبان
۱۳۲۶
۱۶ ذیحجه ۱۳۶۶

فهرست مندرجات

عنوان	بقلم	صفحه
یکی از بزرگترین اعیاد	سرمقاله	۲-۷
خرد چیست	سراج انصاری	۳
تفسیر	طالقانی	٤
بالاترین دستور	نبوی	٥
شعر	مفتون	»
رساله نیچریه	اسدآبادی	٦
اسلام یاقانون	محمدی اردهالی	۸
روزه‌داری	دکتر اعلائی	۹
بهداشت دندان	دکتر سیاسی	»
خلاصه نامه‌های وارده		۱۰
تلگرافات وارده		۱۱
اصلاحات از کجا	مظفری	۱۲
دعوت از علماء اعلام	قلمداران	۱۳
قابل توجه شاهنشاه	ابوتراب هدائی	۱٤
قابل توجه اداره تبلیغات	اهرمی زاده	»
بخداوند باید پناه برد	حسن سعید	۱٥
تمدن امروزی	مجید واعظی	۱٦
موفقیت یامحرومیت	پاك نژاد	۱۷
این چه فرهنگی	یکی ازدانش آموزان	۱۸
تاثیر دین درجامعه	محمدقدیر	»
اخبار دشوروجهان		۱۹
اخبارمجلس		۲۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

گوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۱۲)

همانطور که مملکت بی آدم قیمت نخواهد داشت کشوری هم که فاقد روح عفت وتقوی و اخلاق نیکو وپسندیده باشد و تنها منطق مادیگری درآن حکومت کند بی ارزش است. انسانرا اخلاق نیکو وفضائل پسندیده انسان میکند وگرنه غرائز وشهوات حیوانی را حیوانات هم دارند. ارزش هر کس بعلم وفداکاری وتقوای اوست. انسان باید ببیند برای چه آفریده شده ووظیفه خلافت اوچیست وآنرا انجام دهد. آنکه مانند حیوانات غرق درماده باشد، بوئی از گلهای فضائل بمشامش نرسیده ورنگی ازریاحین بوستان فضیلت ندیده، لذت تقوی را نچشیده است کی قادر بانجام عمل خلافت است؟ او کور است! چه ببیند؟ کراست! چه بشنود؟ لال است! چه بگوید؟ او خود گم است! کرا رهبری کند؟ او حیوانست بلکه پست تر

قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم ملائکه گفتند خدایا تو منزهی جزآنچه مارا آموختی نمیدانیم تودانای درست کرداری

ازاین آیه بخوبی معلوم میگردد که ملائکه فقط از کاری که بدان مشغولند آگاه وباخبرند وتنها بوظیفه‌ای که خدا بآنها تعلیم کرده آشنا میباشند وغیر از وظیفه خود چیزی نمیشناسند واز حدخود قدمی نمیتوانند فراترنهند

دراینجا ملائکه بخطای خویش که خودرا عالیتروبرتر ازانسان میدانستند پی بردند

قال یاآدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ماتبدون وما کنتم تکتمون.

خداوند گفت ای آدم ملائکه را باسماء خودشان آگاه ساز، چون آدم ملائکه را باسماءشان آگاه نمود خداوند فرمود آیا شمارا نگفتم که غیب آسمانها و زمین را فقط من میدانم؟ وبآنچه شما آشکار وپنهان میکنید دانایم؟

واذقلنا للملئکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین.

متوجه باش آنگاه که بملائکه گفتم برای آدم فسجده کنید جملگی سجده کردند مگر ابلیس که اباکرد و خود را بزرگتر شمرد واز کافران بود.

سجده یعنی خضوع وخشوع. خضوع هم مراتبی دارد تاآنجاکه برای اظهار خشوع باید بخاك افتاد. سجده‌ایراکه ما درنماز انجام میدهیم نشانه اطاعت وفرمانبرداری وخضوع محض است که خودرا در مقابل اراده وعظمت وتوانای یزدان بیهمتا باخاك برابر میدانیم. یعنی همانطور که خاك قابلیت آنرا دارد که بهرشکلش درآورند ودر همه حال فرمانبردار ومطیع محض میباشد ماهم درمقابل مشیت وخواست خداوند مثل خاکیم، بی اراده وقدرتیم، فرمانبردار وناتوانیم.

درنماز نخست عظمت خدارا بیاد میاوریم و برکوع میرویم سپس ازآن مرحله تجاوز نموده خضوع باطنی راباعلی درجه رسانیده بصورت سجده ظاهر میسازیم ودو مرتبه سجده میکنیم زیرا دومرتبه دلالت برتعدد میکند یعنی نه باندازه یك سجده بلکه پیوسته دربرابر آفریدگار وقدرتش خاضع محضیم

این سجده انسان بود ولی تمام موجودات درخورخویش سجده ای دارند.

قرآن میفرماید ملائکه آدم را سجده کردند ولی باید متوجه این نکته بود که سجده ملائکه مثل سجده انسان نیست که پنداریم ملائکه مثل ما بخاك افتادند تابعضی دراین بحث کنند که سجده برکسی غیر از خدا جایز نیست؟ آری این سجده برای انسان است که دربرابر خدا باید اینطور خضوع کند ولی سجده ملائکه برای آدم بمعنای سجده لغوی است نه سجده‌ایکه ما درنماز انجام میدهیم.

تمام ملائکه وقوای مدبرهٔ عالم در مقابل انسان سجده (خضوع) کردند اما ابلیس بعلت آنکه وجود خودرا بهتر و برتر دانست سرپیچی نمود وسجده (خضوع) نکرد وخواست برآدم تفوق پیدا کند همچنانکه اکنون هم میخواهد.

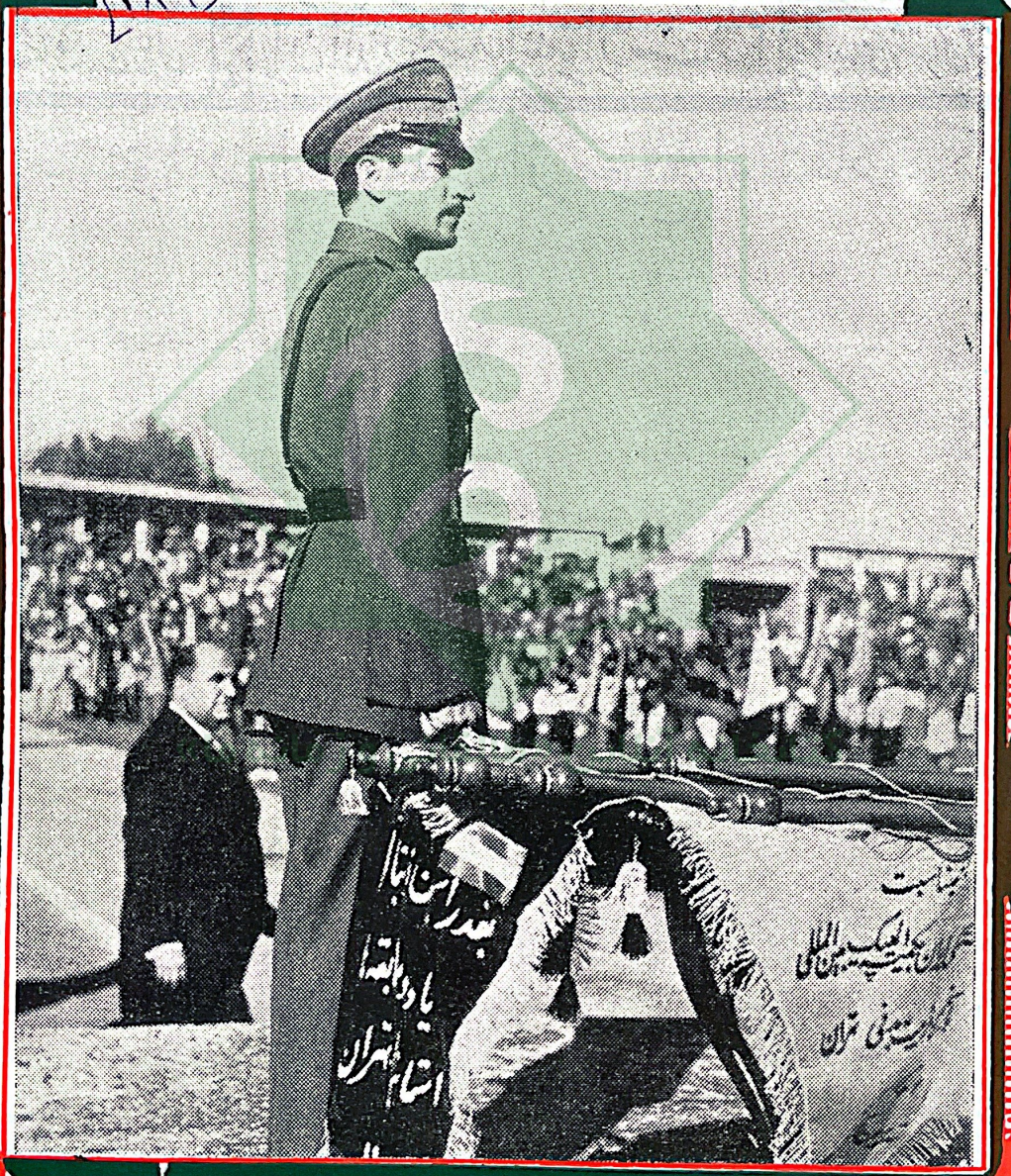
ابلیس چیست؟ وجود انسانرا قوای مستشعری اداره میکنند وکارهای مختلف بدنرا ملائکه هائی انجام میدهند که ازآغاز ظهورحیاة روبافزایشند تا بمبدء تعقل میرسد، در انسان قوه‌ای هم بنام مبدء توهم موجود است که همیشه در مقابل عقل صف آرائی ولشکر کشی میکند تاهرحقیقتی را بر خلاف تشخیص عقل بنمایاند، وانسان را ازمسیر حکومت آن باز دارد وناحق را حق می‌نمایاند وحق را تکذیب میکند. وبحکم واراده عقلائی تن درنمیدهد وتمام عقب رفتنها و ترسها ازواهمه میباشد وهمه مردم گرفتار بدانند مگر کسانی که روح خودرا تقویت نموده وعقل خودرا نیرو بخشیده و قوه واهمه راخاضع کرده‌اند.

مثلا قدری بیندیشید وبه بینید اگر فرضا برای وجود خدا دلیلی نداشته باشیم واگر برای یکتائی او برهانی نباشد برعدم وجود اوهم دلیل وبرهانی نیست پس چرا وبچه جهت وجود خدارا منکر میشوند آیا نیروئی جزتوهم چشم عقل مارا کور میکند؟ وپرده سیاه وتاریك اواست که جلو این حقیقت آشکار میکشد؟ وتوهم است که برضد عقل مشغول فعالیت است واز دستور وفرامین عقل سرباز میزند وخود را عالیتر وبزرگتر ازآن میداند که بحکم عقل تن دردهد این قوه توهم همه را ازراه راست وحرکت بسوی هدف معین خود که فطرة هر کسی خواه وناخواه بسوی اودرحرکت است منحرف میسازد باعقل میجنگد ودلایل وبراهین متین عقل را بی اثر میکندو بالاخره درباطن بیشتر مردم فاتح وغالب ازاین معرکه بیرون جسته کامیاب وفرمانروا میگردد ونفس را بیچاره و مطیع خویش میسازد.. بلی برهمه غالب میشود مگر برکسانی که عقل وروح خودرا تقویت نموده وبیاری آن برخاسته باشند، مگربرگانی که باایمان استوار وپابرجای خویش وبااراده توانا ونیرومند خود از چنگ و هم راحتند و از خطر او در امان میباشند.

ناتمام

آیین اسلام

جمعه ۱۵ آبان ۱۳۳۶ | شماره ۲۶ | برابر ۲۳ ذیحجه ۱۳۶۶



چهارم سال

گوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن

انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۱۳)

سراسر جهان وتمام موجودات دربرابرخواست واراده ذات وحقیقت انسان خاضعند وهمه فرمانبردار و مطیع اویند اما تنها یك نیرو وقدرت است که درمقام سرپیچی برآمده بفرمانروائی عقل تن درنمیدهد وطالب برتری وعلو براوست ومیخواهد براو چیره ومستولی شود . آن همان وهم وشیطان القوا است .

مقصود این نیست که حقیقت شیطان را وهم بدانیم فقط برای آنکه نمونه‌ای ازسرپیچی وتکبرازحکومت‌عقل وجوهر ذات انسان را تذکر داده باشیم این قوه وهم را ذکر نمودم که با شبه‌ای ازشیطان ویادست آویزآن جـوهر شر و خیر خودخواه دروجود انسان میباشد .

که همیشه هرحقی‌را باطل نمایش میدهد وباطل راحق می‌نمایاند وراهزن مسیرعقل است وآمال فریبنده‌ای از پشت پرده آن دائما ظاهر میشود ومیکوشد تا حکـومت باطن را بدست گیرد وفرمانفرمای مطلق شود وتمام عوامل وجودبرای انسان و کمال او خـاضعند وآن مبدء شر وشعب او انسان را رو بعقب میبرند ومبدء منفی عالمند ؟

وقلنا یاآدم‌اسکن انت وزوجك الجنة و کلا منهـا رغداً حیث شئتما ولاتقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین

و گفتیم ای‌آدم تو وهمسرت دربهشت ساکن شوید وبا خیال راحت هرچه ازهر کجا میخواهید بخورید ولی نزدیك این شجره نشوید که ازظالمین خواهیدشد

بهشت چیست؟ ودر کجـاست آدم که درزمین وبـرای خلافت درآن خلق شدپس‌چرا این آیه‌میفرماید دربهشت‌ساکن شود ؟ شجره منهیه یعنی چه؟ هبوط آدم با شجره چه‌تناسب‌و ربطی دارد ؟

بهشتی راکه قرآن ازآن خبر داده وانبیاء گفتـه‌اند منحصربه‌نیکبختان وسعادتمندانست بقول‌حکماء درطول‌این‌عالم و پس ازآن واقعست . اگر اینطور باشد این بهشت نمیتواند آن بهشتی باشد که آدم وزوجش درابتدای خلقت درآن‌بودند زیرا هر کس پس‌ازسیر دوران ورسیدن بکمال درآن جـای خواهد گرفت . فلاسفه ومفسرین دست وپا کرده‌اند تا بهشتی راکه‌آدم وزوجش درآن مسکن گزیدند بیابند وبدانند‌آیادر مسیر این‌عالم وپس‌ازآنست‌یا قبل‌ازوجودمادی انسان میباشد که شاعرمیگوید :

من ملك بودم وفردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیرخراب آبـادم

اگر بخواهیم این قول را قبول کنیم میبینیم خـداوند میگوید خلیفه‌ای درزمین قرار خواهم داد اگربگوئیـم روح آدم قبل ازخلقت درآن بهشت بوده روح که تشخصی نداشته زیرا روح هر کس بـاخصوصیات اخلاقی وفکـری صـاحب تشخیص میگردد و تشخص هر کس بحسب زمان و دوران و اجتماع و محیط تغییر مینماید

مثلا نورحقیقتی است کلی وبرای آن حدی نمیتوان قائل شد مگرآنگاه که بسطحی برخورد کند یا ازکمی وزیادی و شدت وضعف روشنی مشخص گردد و الا صرفا قابل اشاره و شناسائی نیست .

ارواح حقیقتی کلی‌میباشند بنابراین تادربدن افرادنیایند مشخص‌نمیشوند وچیز فاقد تشخص‌را نمیتوان شناخت بنابراین چگونه دربهشت بوده ؟ بعلاوه خودآیات متذکرند که پس از خلقت آدم درزمین خداوند گفت آدم دربهشت ساکن شود اما بهشت چه بهشتی بود ؟ شـاید این بهشت بهشت فطرت باشد مخصوصا درآیه بعد میفـرماید «اهبطوا بعضکم لبعض عدو» فرو شوید بعضی بابعضی دشمن . اما دربهشت فطرت کینـه ، دشمنی ، حقد وحسد وسایر صفات ناصواب وجود ندارد.

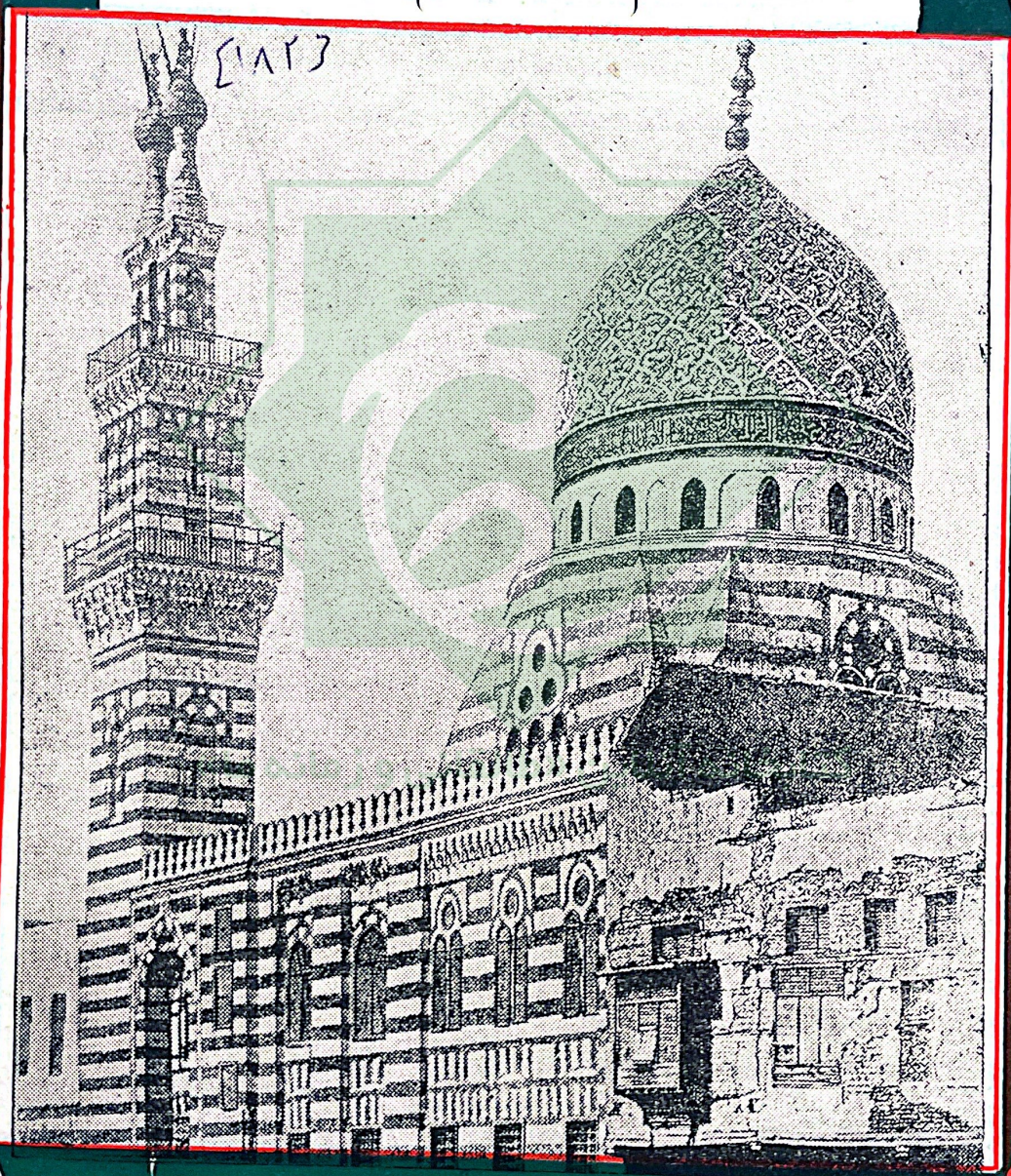
اگر ازآن‌بهشت خارج شویم دشمنی تحقق پیدامیکند وهرقدر دراجتماعات دشمنی وبی‌ایمانی زیادتر شود انسان از بهشت فطرت بیشتر خارج گشته

بیائید یك انسان فطری را تحت بررسی قـراردهیم و فطرت را بشناسیم برای مثال طفل کوچکی راکه تازه بدنیا آمده است مشاهده میکنیم . این بچه گریه میکند و نیازمند است ، فریاد میزند تابدادش رسیده یاریش کنند . اما ازکـه یاری میطلبد ؟ ازپدرخود ؟ او که پدر نمیشناسد . از مـادر خویش ؟ او که‌مادرسرش نمیشود . اواینقدر میداند که محتاج است هیچکسی را جزبی‌نیاز مطلق یعنی آفریننده‌خودنمیشناسد وجزازاو ازکسی یاری نمی‌جوید . او خداپرست‌است خداجو است . عوامل وحوادث خارجی‌درروحیه او کوچکترین‌تاثیری ندارد زیرا مشاهده قدرت یزدان بیهمتا چنان اورا خیره کرده که جزاو چیزدیگری نمیتواند بنگرد وچنان از خود بیخود شده که متوجه کسی وچیزی جزاو نیست غصه بخورد؟ غمگین باشد؟ برای‌چه اندوهگین‌شود وازچه‌بترسد ؟ ازمرگ‌بترسد؟ آیا اومرگرا میشنـاسد وبرای خود چنین تصوری میکنـد او خودرا باقی میداند ومتوجه رخت بربستن دگـران نیست او خودرا ابدی میداند ومردنی برای خود نمیداند یکـی از دلایل معاد همینست که فطرت انسان خودرا باقی میداند این نمونه‌ای بود از زندگی در بهشت فطرت . بهشتی که نخست آدم درآن زندگی میکند بهشتی که ماهم درآن بوده وازآن خارج گشته‌ایم .

بایکهزار ☆((۱۰۰۰))☆ ریال
میتوانید یك سهم از سهام شرکت سهامی
مطبوعات اسلامی داشته باشید
و ازمنافع‌مادی ومعنوی آن بهره مند گردید

آیین اسلام

جمعه ۲۲ آبان ۱۳۴۶ | شماره ۲۷ | برابر ۳۰ ذیحجه ۱۳۶۶



چهارم سال

مسلسل

گوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن

انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۱۴)

انسان تا دراین بهشت است آسوده وراحت با کمال خوشی وآسایش زندگی میکند اما چون کم کم ازاین بهشت بیرون رود وبخواهد باعقل خود کار کند و بشخصه در صدد دفاع وفراهم نمودن وسایل زندگی برآید گرفتار میشود و اینجاست که جدالها و کشمکشها و کینه و بغض ودشمنیها بمیان میآید ودنیا برایش دوزخ میشود

انسان تا دربهشت فطرت است در زیر آسمان نیلگون طبیعت بسر میبرد ودرروی زمین پهناور هر کجا که بخواهد میرود وهرچه بخواهد میخورد اما هنگامیکه بخواهد دست از بهشت فطرت شسته باعقل خویش آسایش خودرا فراهم کند ناچار خودرا محبوس چهار دیواری ساخته آسایش و زندگی راحت را برخود حرام می نماید. دراین موقع است که جدالها ونزاعها بین او ودیگران رخ داده از مردم میترسد وبرای حفظ خود مجبور است بیشتر فعالیت کرده خودرا محدودتر سازد. بجای دیواری کوتاه کاخی بادیوارهای بلند و درهای آهنین وقفل وپستهای متعدد بنا کند وپاسبانانی بیشمار بخدمت بگمارد وخود دراطاقی بس بردباین ترتیب انسان درحبس خود میکوشد واز بهشت فطرت بی بهره میماند.

جرجی زیدان نویسنده معروف وقتی وضع زندگانی و اواخر عمر سلطان عبدالحمید را مینویسد میگوید این امپراطور شرق وغرب باهمه اقتدار ونفوذ امرش در کاخی بزرگ بسرمیبرد هفت هزار قراول پاسبان او بودند چون شب فرا میرسید باطاق خواب خود میرفت ولی نمیتوانست بخوابد زیرا میترسید ازهمه میترسید! ازپاسبانان وخدمتگذاران خودهم بیم داشت حتی ازکلفتهای خود هراسناك بود چون ازوحشت خوابش نمیبرد برخاسته بقدم زدن مشغول میگشت اما باز آرام نگرفته آسوده نمیشد لذا باطاق مخابرات خود رفته تلگرافات را ملاحظه میکردوچون میدید عده‌ای بعنوان دشمن معرفی شده‌اند حکم اعدام وغرق در دریارا برای آن بیچارگان صادر میکرد ازآنجا باطاق دیگری رفته بنواختن موسیقی مشغول میشد اما بازهم آرام نمیگرفت زیراخونهای ناحق وجنایات بیشمار درنظرش جلوه گری کرده اورا معذب میساختند درآنجا هم طاقت نیاورده بازباطاق خواب مراجعت میکرد نزدیك صبح که خیلی خسته و کوفته شده است وبروی تختواب دراز کشیده برحمت موفق بخوابیدن میشود.

ناگهان دراثنای خواب می بیند که دریای بسفر خشك شده و عمق دریا نمودار گشته ولاشه‌های بینوایانی که بناحق دردریا غرق شده‌اند پیدا شده بدادخواهی برخاسته خون خودرا مطالبه میکنند وخانوادگان این مظلومین اورا لعنت میفرستند ونفرین میکنند که ناگاه ازخواب جسته دنیارا درنظر خود تیره وتار می بیند. صبح میشود خورشید قصر و باغ اورا در زیر اشعه زرین فام خود قرار میدهد عبدالحمید شب نخوابیده دراین باغ قدم میزند ومتوحش است. برگها دست میزنند ورباحین عطرافشانی میکنند. مرغان به نغمه‌سرائی مشغولند طبیعت بساط خوشی گسترده وهمه مسرور وخوشحالند مگر عبدالحمید که چون جهنمی ازمیان درختان عبور میکند ناگاه بکلفت بیچاره‌ای که متوجه اونیست رسیده خیال میکند نسبت بوی سوء قصدی دارد اورا هدف تیرساخته درخون خویش غوطه‌ور میسازد.

این جهنمی است که انسان برای خود تهیه می بیند.

مکن کاری که برپاسنگت آید جهان با این فراخی تنگت آید

این نمونه‌ای بود از زندگی کسی که از بهشت فطرت خارج گشته ودنیارا برای خود جهنم ساخته این زندگی پر کشمکش ونزاع واین عمر کوتاه سراسر ناراحتی فکروخیال واین محبوسی چه‌ارزشی دارد اگرچه پادشاه باشد.

شاید بهشتی را که قرآن ذکر میکند نخست آدم و زوجش درآن سکنی گزیدند همان بهشت فطرت باشد. در بعضی روایات هم وارد شده که بهشت آدم درسرزمین فلسطین یاهندوستان بود. بهرحال بهشت اززمین بیرون نبوده است.

یکی ازمسائل دیگر شجره است بعضی گفته اند درخت انجیر، کافوریا گندم است وعده‌ای هم گفته‌اند چنانکه درتوراة هم ذکر شده درخت نیك وبداست درهرحال معنای شجره صریحا معلوم نشده واین موضوع منتهای بلاغت قرآنست زیرا هر کس آنرا یك طورتشخیص میدهند وبکجور میشناسد.

درسوره اعراف این شجره به‌شجره خلد معرفی شده.

همه افراد بشر در کودکی خودرا باقی وپایدار میدانند اماچون خواستند با فکر خود بقای خویش را تامین کنند هر یکی راهی پیش گرفته وچیزیرا وسیله بقا تصور کردند و این پس از آن بود که باعقل خود خیروشر وزشت وزیبارا تشخیص دادند باین جهت بعضی ازمفسرین چنانکه درتوراة است گفتند شجره آدم شجره معرفت بانیك وبداست ودر قرآن میگوید چون بشجره نزدیك شدند وهبوط کردندمکشوف العوره شدند. وبابرگها عورت خودرا پوشاندند پس قبل ازآن متوجه عورت خودهم نبودند.

درشرع افراد نابالغ مثل افراد بالغ ملاحظه نمیشوند آنان معنی عورت را نمی‌فهمند وتا منشاء اثری نیستند آزادند خانه همه جای آنهاست ودامن همه پناه آنان اما آنزمان که بالغ شدند یعنی ازبهشت فطرت بدرآمدند و آزادی حقیقی خودرا ازدست دادند منشاء اثرند آن موقع است که برای اطفاء شهوات نفسانی وجسمی و بواسطه اینکه متوجه عورت خودشده‌اند گرفتاردشمنیها، چاقوکشی‌ها وآدم کشیهامیشوند. آنزمانست که قوانین شرع وعرف آنانرا محدود میسازند.

تاآنزمان که آدمی تابع قوانین خلقت وتسلیم فطرت باشد دربهشت بسرمیبرد اما ازآندم که بشخصه درصدد تامین بقا برآید ومتوجه عورت خود شود یعنی‌از آن زمان که من پیدا شده عالم را بخود اضافه کند از بهشت فطرت بدر آمده درسنگلاخ حیرت دیوانه‌وار سرگردان میشود.

ناتمام

آئین اسلام



آئین اسلام

صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر
نصرت‌الله نوریانی
نشانی: تهران - سرپل امیربهادر
تلفن ۸۹۱۹

بهای اشتراک
در کشور: سالیانه ۲۰۰ ریال
برای دانشجویان و کارگران
۱۵۰ ریال
در خارج: سالیانه ۳۰۰ ریال

تک شماره پنج ریال

إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ

بهای اشتراک قبلاً دریافت میشود

بمناسبت شهادت راد مرد بزرگ وزنده کنندهٔ اسلام رهبر مسلمانان غیور دنیا حضرت ابیعبدالله الحسین ارواحنا وارواح العالمین له الفداء مدیر مجله وهیئت تحریریه وعموم کارکنان این اداره باقلب پراز حزن واندوه این مصیبت بزرگ جبران ناپذیر را بمسلمین دنیا وخصوص شیعیان آل محمد(ص) تسلیت میگویند.

((مرگ باعزت بهتر از زندگی باذلت است))

هرزندهٔ دیر یازود میمیرد و احدی جز ذات احدیت جاویدان نیست ودراین تردیدی نیست که مرگ فرقی میان غنی وفقیر نمیگذارد وخورد و بزرگ نمیشناسد اما مرگ دوگونه است یکی باعزت وشرافت ودیگری باذلت ونکبت بدیهی است که مرگ باعزت برای مردم شریف بهتر از زندگی باذلت است. مردی که دارای کمالات صوری ومعنوی است بهیچوجه زیربار ذلت نمیرود وبردگی وبندگی رابر آزادی وعزت نفس ترجیح نمیدهد هرمرد باغیرت وهرفرد باشهامت غیرممکن است که تن بخواری وزبونی داده ودراین چند روز زندگی محدود بافشارظلم وستمگری امرارحیوة نماید آری بزرگی وبزرگواری مرد ازاینجا سرچشمه میگیرد. بزرگ منشی آنست که تاپای جان بایستد و خواری و ذلت را نپذیرد.

ازروی این اصل مسلم بود که حسین بن علی ارواحنا له الفداء برابر ستمگریهای یزید ایستادگی نموده و بهیچ وجه تن بزبونی و پستی نداد. یزید مخالفین زیادی داشت ولی مخالفت هریك از آنها معلول اغراض شخصی بود وتنها کسی که باروش وایده او برای حق وبمنظور حفظ حقوق مردم مخالف بود حسین بن علی بود. حسین بن علی بود که فقط وفقط برای ازمیان بردن ظلم وفساد ونفرعن و الحاد یزید قیام نمود حسین کسی نبود که غرض شخصی محرك او باشد.

وبرخود یزید هم این معنی روشن بود که جز حسین(ع) احدی بااو ازجهت سبك وروش مخالفتی ندارد این بود که بر کشتن آنحضرت تصمیم قطعی گرفت وچنین پنداشت که با قتل او سلطنت ومملکت خود را از آسیب مخالفت او محفوظ خواهد داشت ولی پس از انجام مقصود پلید خود فهمید که خطای بسیار بزرگی را مرتکب شده است. فهمید که باتیشه ستمگری ریشه سلطنت خویش را ازبن بر انداخته است. فهمید که حسین باکشته شدن خود چه لطمهٔ بزرگی بخاندان بنی امیه زده است فهمید که چگونه مغلوب شده وچگونه بایك شکست جبران ناپذیری روبرو شده است. آنگاه دانست که خفه نمودن حق پنهان کردن آتش بزیر پنبه است این بود که هرچه فکر میکرد که راهی برای جبران این شکست و عمل شنیع خود پیدا کند میدید که تمام راهها بروی او بسته شده است این خود یك معمای لاینحلی بود که حسین باکشته شدن خود یزید را باآن مواجه نمود و چندین بار شنیده شد که آن مرد ستمگر پلید باکمال پشیمانی میگوید: مالی وللحسین: یعنی با حسین چکاری

بقیه در صفحه ۱۹

گوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن

انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۱۵)

همه چیزرا بخوداضافه میکندو بخیال خود بابدست آوردن آن آمال وآرزوها بقای خودرا فراتر خواهدیافت . اما آیا درست قضاوت میکند؟ آیا این هدفهای پوچوافکارباطل قادر بتامین بقا میباشند ؟

این شجره سبزوخرم مثالی ازهدف‌هاو آرزوهاومیل‌هاو خواهش‌هاست که آدمی تصورمیکندبانزدیکی وبدست آوردن آنها بقای خودرا یافته است اما افسوس ! همانطور که آدم فریب خورد وفرمان‌خدارابکارنبست ماهم‌چون‌او نه‌تنهابقارانخواهیم یافت بلکه صدهافرسنگ ازآن دور خواهیم‌شد

فتکونا من الظالمین . در این صورت از ظالمین خواهید شد

ظالم را درفارسی ستمکار معنی میکنند ولی این ترجمه صحیح نیست ظالم‌اسم فاعل ازظلم‌وباظلمت که بمعنای‌تاریکی است ازیك ماده‌اند

چون انسان قبل ازآنکه ظالم شود حقوق دیگران‌را میشناسد ولی پس‌ازآنکه‌ظالم‌شددیگرحقوق‌دیگرانرا تشخیص نداده تعدی میکند پس منشاء تمام تعدیات تاریکی نفس است یعنی هرستمگر ومتعدی‌نخست‌فطرت‌حق‌شناسی ووجدان‌عدالت خواهی خودرا تاریك میکند آنگاه تعدی وستم مینماید ـ آدم وحواء هم چون‌خواستندبافکرخود ووسوسه شیطانی بقاءخود را تامین کنند ازمسیرفطری که روبیقاء وخلوداست‌بازماندندو دچارتاریکی جرت زا شدند ـ

فازلهماالشیطان عنهافاخرجهما مما کانافیه وقلنااهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی‌الارض مستقر ومتاع الی‌حین

پس‌شیطان آندورالغزاندوازآن موقعیتی که در آن می‌زیستندبیرونشان کردو گفتیم‌فروشویددرحالیکه‌بعضی بابعض دیگردشمنیدوتازمانی برای‌شمادرزمان‌قرارگاه‌وبهره‌مندی‌است شیطان آندورالغزاندوبیرون کرد ، نقطه ضعف را بدست‌آورد وغلبه یافت ومقصود خودرا انجام داد

همانطور که قبلاگفته‌شد قرآن شخره رابشجره‌جاویدان تعبیر کرده ، شیطان هم ازاینجا شروع بفعالیت نمود بعلمیات خود دست زد ونقطه ضعف آنهارا اینجایافت و گفت(همانطور که قرآن درسوره اعراف میفرماید) خداوند ازآن‌جهت بشما دستورداده که نزدیك این شجره نشوید تاباقی وجاویدنمانید . یعنی خدانمیخواهد شمارا فناناپذیر ببیند ومعارضی برای خود داشته باشد

نخست‌این‌موضوع‌را باآدم درمیان نهاد ولی‌تیرنیرنگش بهدف مقصود اجابت‌نکرد ناچار نزد حوا زوجه آدم رفت‌اورا بدین عمل دعوت کردو گفت‌شوهرت‌بسیاراشتباه کرده که‌نزدیك این شجره‌نمیشود ونمیخواهد باقی بماند

وچون جنسا زن ضعیفتر ازمرداست اورا فریفت . حوا نزدآدم‌آمده باسلاح طبیعی‌خود یعنی گاهی‌باعشوه ونازوزمانی باگریه‌آدم‌را نزدیك درخت برد وبمجردنزدیکی ازآن‌بهشتی که درآن بودند هبوط کردند

اماهبوط یعنی چه؟ وباشجره‌چه ربطی دارد ؟

قرآن‌پس از هبوط در این آیه دشمنی را بیان میکند پس یکی ازمعانی هبوط و نتایج آن دشمنی وتنازع است . و درسوره اعراف است که پس ازهبوط عورت‌آدم وحواآشکار شدوبرای پوشانیدن تن ازبرگ درختان استفاده نمودند . پس‌قبل ازهبوط بعورت‌خود متوجه نبودندودیکر ازآثارهبوط کشف عورت آنانست ، ومنشا این هبوط فکر جاویدانی است وتامین بقاء است وموثر مهم درآن وسوسه وتقاضاهای‌زن‌زیبا است که حواء نام دارد

طفل نابالغ بفکرعورت‌نیست واگرچه‌خودرا باقی‌میداند ولی درصدد تامین بقا نخواهدبود . ازاینرو است که آزادانه دربهشت فطرت زندگی میکنند . اما چون بحد بلوغ برسد و کم کم متوجه عورت شودوبرای خلود دست‌وپاکند وبقارادر چیزهائی بداند که اصلا بقا آنها بستگی ندارد ودشمنی وزدو خورد یابعبارت دیگر تنازع بقا شروع شود . دراین‌موقع‌است که آرزوهای بیحد برایش پیدا میشود وهمه‌چیزرا بی اندازه برای خود میخواهد اگرچه‌ازعهده یکی دوزن بیشترنمیتواند برآید ولی آرزوی وصال تمام زنانرا درسرمیپرورد واگرچه بیش ازیك شکم ندارد وبیش ازیکدست لباس نمیپوشد ولی تمام دنیا سیرش نمیکند برای بدست آوردن هرچیزی دست و پا میکند وباین وسیله میخواهد برفقا تسلط یابد و جاویدان بماند وچون تمام افرادی که‌ازبهشت فطرت بدرآمده‌اندارای چنین فکر وهدف وآرزو میباشند و آنچه راکه میخواهند محدوداست وجملگی نمیتوانند بآنها دست یابند بزدوخورد و دشمنی سرگرم میشوند

فتلقی آدم من‌ربه کلمات فتاب علیه انه هوالتواب‌الرحیم

پس آدم کلماتیرا ازخداوند تلقی کرد وخداهم توبه‌اورا پذیرفت زیرا خدا بسیار توبه‌پذیر ومهربانست

تلقی عبارت از پذیرش و دریافت مطلب بهترین وجه است .

تلقی نمودن‌درموجودات مختلف متفاوتست یعنی هریك باندازه استعداد وتوانائی خود مطالب را درك کنند . افراد بشرهم هریك مطالب را بفراخور استعداد وقابلیت خود تلقی مینماید . یك دستگاه گیرنده بی‌سیم که‌برای طول موج معینی ساخته‌شده باشدفقط یکنوع ازامواج را میگیرد وامواج‌دیگر درآن‌تاثیری نخواهند داشت‌وخودآنهم‌برای پذیرش ودریافت آنها آماده‌نیست . افرادبشر هم هریك وموضوعی‌رامیتوانند تلقی کنند وچه بسا موضوعات و مطالبی که در افرادی بی اثراست

کلمه وکلام ازکلم بمعنی اثر و جراحت گرفته شده باین مناسبت که‌کلمه وکلام آثاری باقی میگذارند

ناتمام

آئین اسلام



آئین اسلام

صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر
نصرت‌الله نوریانی
نشانی - تهران - سرپل امیربهادر
تلفن ۸۹۱۹

بهای اشتراک
در کشور: سالیانه ۲۰۰ ریال
برای دانشجویان کارگران
۱۵۰ ریال
در خارج: سالیانه ۳۰۰ ریال

تک شماره پنج ریال

إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الإِسْلَامُ

بهای اشتراک قبلا دریافت میشود

دولت محکوم بکناره گیری است

هردولتی که تشکیل میشود بدون تردید بایکعده مخالفین مواجه خواهد بود وغیرممکن است که دولتی تشکیل شود که باهیچ مخالفی مواجه نگردد- چیزیکه دربقاء دولت مؤثر است پشتیبانی افکار عامه واکثریت موافقین او میباشد ونا گفته پیداست که مخالفین دولت برای ازمیان بردن اکثریت و تغییر افکار عامه ازهیچگونه کوششی دریغ نخواهند نمود و دولت هم اگر سیاست عاقلانه وتدبیرخرد مندانه بخرج داده وبااعمال درخشان و کارهای نیك بتواند فعالیتهای مخالفین خود را عقیم گذاشته وافکار عامه را ازنفوذ مخالفین محفوظ بدارد قطعا باقی خواهد ماند والا ناچار است که کنار رفته و سقوط نماید. این شیوه مربوط بدولتهای عادی است امادولتی را هم ممکن است که سیاست روز یا مقتضیات زمان بوجود آورد وبقاء چنان دولتی بستگی کامل بوجود مقتضیات مخصوصی آن دارد این گونه دولتها غیرعادی ودرحقیقت تحمیلی است و خطرآن برای ملت بسیار زیان آور میباشد زیرا مسئولین چنان دولتی چون جزدرغیر زمان عادی واردر صحنه سیاست نمیشوندلذابرای ابقاء خود همیشه مایلند که اوضاع درحال غیر عادی باشد تاوجود آنان مؤثرورياستشان پایدار بماند وچه بسا چنین اشخاصی برای غیر عادی شدن محیط و اوضاع کشور تحریکاتی هم مینمایند وچه بسیار خیانتهائی نهان و آشکارا را باکمال بی پروائی مرتکب میشوند، صفحات تاریخ وقایع بسیار ناگواری اززمامداری این گونه اشخاص نشان میدهد که حرص جاه طلبی و آز فرمانفرمائی آنان منجربفنای ملت واز بین رفتن مملکت گردیده است.

آقای قوام السلطنه هم در موقع غیرعادی زمام امور کشور را بعهده گرفت و در مدت قریب دو سال با مخالفین گوناگون مواجه شده است وبرای ابقاء خود بهزاران وسایل متوسل وبانواع تدابیر !! متشبث شد. آقای قوام السلطنه که خودرا درسیاست و تدبیر مجتهد میداند متاسفانه عملا ثابت نمود که نه درسیاست داخلی ونه درسیاست خارجی هیچگونه روش عاقلانه ای نداشته وجز تبعیت هوا وهوس وپیروی از مشتهیات نفس در بازار اجتهاد خود کالای دیگری را عرضه ننموده است- ازیکسووسایل نارضایتی همسایه شمالی را فراهم آورده وازسوی دیگر ملت ایران را به بدبختی وفقروفلاکت دچار ساخته است، اجتهاد آقای قوام السلطنه یك ملت پانزده ملیونی را باهزار گونه دردهای انفرادی واجتماعی روبروساخته وبعده مخالفین خود افزوده است.

امروز اکثر مردم ازدولت کنونی ناراضی بوده ورفته رفته آتش خشم وغضب ملت افروخته تر میگردد **دولتی که باید گرفتاریهای ملت را بر طرف نماید خود یك گرفتاری و بلای بزرگی شده است.**

زبان حال ملت مترنم این شعرعربی است:

کنت من کربتی افر الیهم فهم کربتی فاین الفرار

جناب اشرف آقای قوام السلطنه اگر تدبیر عاقلانه‌ای داشته باشد اگر بخواهد آبروی خودرا حفظ کند اگر راستی نمیخواهد بیخ وبن این ملت فلك زده را بآتش انقلاب وبینظمی بسوزاند باید هرچه زودتر از کار کنار رفته و ملت را بحال خود واگذارد که هر کسی را میخواهد انتخاب نماید.

ما دراین مدت که آقای قوام السلطنه زمام امور کشور را بدست خود گرفته وفعال مایشاء بود درباره دولت ایشان نفیا واثباتا حرفی نزدیم حتی پس از رفع غائله آذربایجان که ظاهراً آقای قوام محبوبیتی بدست آورد خواستیم دوستانه بایشان تذکر دهیم که تاپیش آمد اوضاع ملت را راضی نگاه داشته است از کار کنار گیری کنند وبااین عمل عاقلانه آبروئی برای خود تحصیل وتامین نمایند. اماچون علاقه مفرط آقای قوام را بزمامداری وعشق شدید ایشان را بمقام ریاست الوزرائی میدانستیم ناچار سکوت کردیم ولی امروز که ملت در اثر سوء سیاست ایشان سخت خشمگین است وفساد کارهای ایشان

بقیه در صفحه ۱۹

گوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن

انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۱۶)

میگویند زخم وجراحت التیام می‌پذیرد ولی اثر کلمه‌ای بهیچوجه ازلوح ضمیر محو نمیشود وجراحت آن شفانمیپذیرد این یکی ازخصوصیات زبان عرب است که هرلغتی‌دارای‌معنی متناسبی است وکلمه وکلام معنی‌ومفهومی عام دارد یعنی‌لازم نیست تنها سخن باشد بلکه باشاره و کنایه و وسایل دیگری هم میتواند باشد .

خلاصه هرمعنی‌ومفهومی است که اثری باقی گذارد با صرفنظر ازاینکه چگونه ادا شود .

اخبار واحادیثی که‌در باره این کلمات موجودند عموما دارای یك مضمون ومعنی میباشند یکدسته ازآنها این‌کلمات راکلمات لااله‌الاالله محمدرسول‌الله علی‌ولی‌الله ذکر کرده اند ودسته دیگر نام‌پنج تن وبرخی‌نام چهارده‌تن راذکر نموده‌اند که برساق عرش نوشته شده .

اما باید متوجه این نکته بود که مقصود از عرش یك کرسی درآسمان نیست که برساق آن یعنی پائین آن این کلمات را نوشته باشند .

تاآنجاکه قدرت یزدان توانا بسط و نفوذ دارد عرش خوانده میشود وعرش سلطان هم بمرکز نفوذ و قدرت او گفته میشود .

قرآن میفرماید کتب علیکم الصیام یعنی روزه برشما مسلم وثابت شد پس لازم نیست نوشتن هم بآن معنی باشد که برپائین‌عرش خطوطی‌حك شده باشد بلکه عبارت ازقانون ودستوری ثابت است .

ساق عرش عبارت‌ازقسمتی‌ازدایره نفوذ وقدرت‌خداست که بعالم دنیا نزدیکتر بود و در دسترس فکر بشر قرار گرفته باشد .

آدم کلماتیرا پذیرفت یعنی‌توحید ونبوت ودلایت رادرك کرد حقیقت علوم هم غیراز این سه‌موضوع چیزدیگری‌نیستند یامستقیما این سه اصل را نشان میدهند یاغیر مستقیم افراد را باین مقصد میرسانند . کمال مطلوب ایشان هم همینست که نخست بداند درعالم وجود هرچه هست ازیگانگی خدا سخن میگویدودلیل وحدانیت اواست ودیگرآنکه بقوانین‌ونوامیس عالم پی‌ببرد و آنها را بشناسد که سرنبوت است و بالاخره سرپرست خانواده وجمعیتی‌بشودوآنرااداره نماید . که شعبه ولایت است فلاسفه هم حقیقت علم را همین سه چیز میدانند آدم فهمید که راه برگشت به بهشت یکی دریکتائی خدا و دیگری خواندن نظامات عالم وسومی سرپرستی‌است .

آدم این سه مطلب را ازنسخه عالم خواند ولی‌اینطور خواندن برای همه میسرنیست .

اگرچه علومی که دردسترس بشراست خارج ازنسخه وجود نیست وهرچه هست از این نسخه گرفته شده ولی‌یافتن این‌مطالب برای همه بدون درس خواندن ممکن‌نیست افرادی چون انبیاء نسخه عالم را واضح وآشکارا میخوانند واگرچه درتاریکی عالم ماده قرار گرفته باشند مطالب سه‌گانه فوق را مشاهده میکنند ازاینرو احتیاجی بدرس خواندن ندارند وهیچ پیغمبری هم نزداستاد نرفته تاقوانین و نظامات خلقت یعنی‌علومی‌را که‌بتدریج‌ازنسخه واحد عالم گرفته شده بیاموزد اوچون دارای فطرت پاك وتابناکی‌است بدون‌مانع به‌نسخه عالم روبرو است وآنرا میخواندووظایف خودرا انجام‌میدهد ولی دیگر مردم مخصوصا کسانی که درشهرها و اجتماعات زندگی میکنند نمیتوانند نسخه عالم وجودرا بخوانند لذا دو طبقه ازمردمند (غیرازانبیاء) که بدین معتقدند ووظایف‌خودرا انجام میدهند یکدسته افراد عامی محض که از جوامع دور افتاده وتقریبا دارای زندگانی‌نزدیك بزندگی‌فطری میباشند که بدون چون وچرا احکامی را که باید اجرا کنند اجرا مینمایند ودسته دیگردانشمندانی‌هستند که علم را وسیله‌رسیدن بهدف خدا پرستی ودرك نوامیس هستی وراهبری جوامع قرار داده‌اند و با این نردبان میخواهند از عالم بینا بجهان پاك معنوی وروحانی بالا روند . دین هم دراین دو طبقه از افراد مؤثر است .

یك بیابانی دور از اجتماع آلکل نمیخوردچون دین اورا ازخوردن نهی کرده ولی یکنفر دکتر بااینکه شخصا بمضار آلکل‌پی‌برده وآنراسم‌مهلك تشخیص داده ولی‌دارای ایمان نیست واراده آنرا ندارد که ازدانش خود استفاده کند نمیتواند ازآن خودداری کند بلکه‌طرفداری هم‌میکند اینست که درطبقه متوسط اهل نجات کمتر ازدو طبقه دیگر است بعضی درس خوانده‌های ناقص‌چون ایمان ندارند علوم رابرای انجام مقاصد پست مادی وشخصی استخدام می‌نمایند همه‌جور تعدی میکنند مثلا یك سیاستمدار بیدین استعداد ودانش‌خود را وسیله اجرای منهیات وخیالات فاسد وپوچ خود میسازدو بااین اسلحه مخوف هوش و علم ناقص زیانهای مهلك و ضربتهای وحشت آوری به‌پیکر جوامع می زند وجز منظور وهدف پست مادی خود همه چیزرا فراموش میکند !!

قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی‌فمن تبع هدای فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون .

گفتیم همگی ازآنجاکه بودید هبوط کنید وبطورحتم برای شما ازطرف من هدایت وراهنمائی میرسد پس‌هرکس هدایت مرا پیروی کند نه خوفی براوست و نه حزن ثمری دارد .

قرآن پس‌از هبوط آدم وپذیرش توبه‌او هبوط‌دیگری برای تمام افراد بشر بیان میکند . یعنی تمام افراد از بهشت بیرون میآیند وگرفتار نزاع وجنك وجدال میشوند اماراه نجات ازاین منجلاب بدبختی وپستی مثل راه نجات آدم‌نیست این دسته چون بشخصه قادر بخواندن نسخه خلقت و کلمات نیستند راهنمایان وپیمبران نسخه عالم‌را برای‌آنان بیان کرده باندازه فهمشان قوانین ونظامات خلقت‌را نشان میدهند .

ناتمام

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»